

محمد (ص)، عدل، عقل و حقوق بشر

بسم الله الرحمن الرحيم

مفتخریم در حضور معلمانی هستیم که راه تفکر و تأمل دینی را از کودکی و از دوره نوجوانی به دانش آموزان می آموزند. کسانی که روش درست فکر کردن را به آنها می آموزند و در واقع شما چه آنهایی که فلسفه، منطق و یا دینی و عربی و قرآن می آموزید همه یک کار را می کنید و مقدمات رساندن پیغام خداوند را به بشر و کودکان فراهم می کنید، خداوند و حجت را برای بشر و خطاب به بشر فرستاده است حجت باطنی که عقل و فطرت اوست و حجت ظاهری که انبیاء هستند و این دو حجت آمده اند یک چیز را به بشر بگویند. اگرگاهی بین صدای عقل و فطرت با صدای انبیاء نوعی تفاوت و اختلاف به نظر می آید حتماً یکی از این دو صدا را به درستی نشنیده ایم و به وقت نشنیده ایم بد شنیده ایم و درست به جا نیاورده ایم. این دو معطوف به یک هدف، برای یک مخاطب و با یک مبنا آمده اند و از طرف یک مرسل آمده و شما بزرگواران و عزیزان در واقع مثل کسانی هستید که تونل معرفت و حیانی و عقلانی را در برابر کودکان باز می کنید و صخره های عظیم را از سر آنها بر می دارید و البته اینکه از این تونل عبور کنند یا نه به خود آنها مربوط است. شما نمی توانید هیچ کس را مجبور به رستگاری کنید ولی راه رستگاری را می توانید باز کنید و پیش پای آنها بگذارید و مفاهیم را با آنها در میان بگذارید و به خصوص در دوران تحصیلات مقدماتی و متوسطه که گاهی ممکن است تا آخر عمر کسی به آنها این مطالب را نگوید! ما کم نمی بینیم کسانی را که در سطوح عالی تحصیلاتی هستند ولی درکشان از مسائل عقلانی و دینی در حد درک یک کودک ابتدایی است. یعنی فریب ظاهر افراد یا تحصیلات در رشته هایی کرده اند را نباید خورد خیلی ها ممکن است در زمینه های مختلف علمی، فنی پیشرفت کنند، سرآمد شوند، استاد شوند، اما نگاه به مسائل ابتدایی دینی و عقلی در حد الفبا نداشته باشند. اهمیت آموزش در این دوران به نظر بنده بیشتر از اهمیت آموزش در سطوح عالی و دانشگاهی است و تأثیر تربیتی اش بر مراتب عمیق تر و مؤثرتر است. برای اینکه ذهن را مهار و کنترل کنم و سراغ مسائل دیگر و متفرقه نروم دو و

سه نکته را به محضر عالی شما عرض می‌کنم. من پیش بینی می‌کنم چالش‌های دین در قرن ۲۱ چالش‌هایی از اساس، تازه و بی سابقه نخواهد بود. مشکلات و حوزه‌های گفتگو و چالش، در قرن ۲۱ تقریباً همانهایی خواهد بود که در قرن گذشته بوده است البته با تفاوتی که در زاویه ورود به مباحث خواهد داشت. اگر از من بپرسند اصلی‌ترین نقاطی که چالش‌تئوریک در حوزه نظر و عمل است و برسر آن اسلام و مخالفان اسلام درگیر بوده و خواهند بود و البته همه ادیان این چالش را دارند، چالشی که تمام مکاتب بشری باید به یک نحوی نسبت خود را با آن تعیین کنند چیست؟ من انگشت را در دو نقطه می‌گذارم. در حوزه نظر، بر نقطه عقلانیت و در حوزه عمل و حقوق اجتماعی بر نقطه انسانیت و عدالت، انگشت می‌گذاریم و معتقدیم که هر مکتبی با هر گرایشی که مدعی است حرفی برای بشریت دارد و آمده تا بشریت را تربیت کند. باید در برابر این دو پرسش اساسی پاسخ شفاف دهد.

۱- به روشنی اثبات کند که حوزه نظری آموزه‌های این مکتب و دکتین این مکتب عقلانی است سپس روشن بکند به حدی که احراز بشود در حوزه عمل اجتماعی بخصوص در حوزه نهادسازی و مدیریت جامعه، آموزه‌های آن مکتب، انسانی است یعنی در شأن بشر است. یعنی حقوق بشر و کرامت بشر را رعایت کرده و درست شناخته است این را البته با بچه‌ها در دوران مدارس ابتدایی و راهنمایی و دبیرستان باید بطو ساده تر گفت. البته می‌دانیم که ساده‌گویی به معنای عوام‌زدگی و پرت و پلاگویی نیست. نکته‌ای که به یک کودک و نوجوان می‌گوییم باید درست باشد. به همان اندازه درست و متقن باشد که در یک کنفرانس بین‌المللی برای چند هزار نفر پروفیسور در دنیا صحبت می‌کنید. بحث در کلاس ۲۰ نفره برای ۲۰ بچه مدرسه راهنمایی و ابتدایی و یا دبیرستان با ارائه مقالات علمی و ۲ سال پشتوانه کار تحقیقاتی و صدها منابع در یک کنفرانس بین‌المللی با حضور ۲۰۰۰ پروفیسور نباید تفاوتش در درست بودن و متقن بودن مطلب باشد. باید برای ۲۰ کودک همان قدر درست بگوییم که انگار در آن جمع جهانی صحبت می‌کنیم.

تفاوت فقط باید در ادبیات و زبان و سطح گفتگو باشد نه در مفاد گفتگو نوجوانان ما هم می‌فهمند همان طور که دانشجوی ما می‌فهمد و لو نه سواد فلسفی و منطقی دارد و نه سواد

دینی درست و این مشکل متاسفانه در دانشگاه‌های ما هم برقرار است، حتی در میان بعضی اعضاء هیات علمی و حتی خود ما که استاد هستیم ولی بی سوادیم.

هدف اصلی در دانشگاه واحد پاس کردن است نه تربیت کردن، نه تربیت شدن، تقریباً در نظام آموزشی تمام دنیا از جمله دنیای ما اینگونه است. همین بچه‌ها می‌فهمند بو می‌کشند و حدس می‌زنند که سخنی که به آنها می‌گوییم در حوزه نظر چقدر معقول و در حوزه عمل چقدر انسانی است. فکر نکنید اینها مطالبی غیردینی و از بیرون دین عارض شده‌اند و ما داریم خارج از حوزه دین می‌گوییم بلکه جزء محکمت و ادبیات تفکر دینی است.

در حوزه‌های علمیه در بحث اصول فقه که با بعضی مباحث کلامی گاهی مخلوط می‌شود و چاره‌ای نیست و باید مخلوط شود، دو بحث هست که هر عالم دینی باید در اجتهاد و استنباط از منابع دین حتماً این دو مسأله را لحاظ کند:

۱- در باب عقل و عقلانیت در اصول فقه شیعه که به خصوص عدلیه و شیعه می‌گویند حجیت عقل ذاتی است یعنی هر فقیه، حقوقدان، متفکر، مجتهد و نظریه‌پرداز مسلمان شیعی باید ابتدا این مسائل را در متد دین دخالت دهد. حجیت عقل ذاتی است یعنی ما احتیاج به استدلال برای گوش دادن به سخن عقل نداریم و اعتبارش درون ذات و از خود اوست و بنابراین هر مفهومی که ما به آن معتقد می‌شویم باید حتماً با عقل محک بخورد البته با ضروریات و قطعیات عقل، آنهایی که مثل دو و تا چهارتا، مثل امتناع تناقض اند حق این است، چون خیلی از مکاتب در دنیا آمده‌اند که ادعای عقلانیت و علمیت داشته‌اند و پراز خرافات بوده‌اند و امروز از بین رفته‌اند.

فاشیسم، لیبرالیسم، مارکسیسم و بسیاری از ایسم‌های دیگر که معتقد بودند، ما بر اساس عقلانیت و علم عمل می‌کنیم، آنها که مسن ترند یادشان هست، در زمان شاه و یا اوایل انقلاب که فضای گفتمان‌های روشنفکری، گفتمان چپ و مارکسیستی بود، حتی روشنفکر مذهبی حتماً یک جوری تشبیه به جریان‌های مارکسیستی می‌کرد تا بگویند روشنفکر است بر عکس الآن. در عصر مشروطه که هر کس می‌خواهد کارت ورود به حوزه روشنفکری را بگیرد باید ۴ تا

شعار در زمینه سیویل سوسایتی، تکثرگرایی و جامعه مدنی بگوید تا راهش دهند و الا روشن فکر محسوب نمی شود!

یعنی گفتمان لیبرال سرمایه داری وقتی غالب می شود، کدهای لیبرال سرمایه داری اذن دخول و ورود شما به حوزه روشنفکری است و در یک دوره ای کدهای مارکسیستی اذن دخول بود! آن عقلانیتی را می گوئیم که بتوان بر اساس آن برهان عقلی قطعی آورد، اسلام معتقد است، تشیع معتقد است که هیچ کدام از آموزه های عقیدتی و احکام عملی و ارزشهای اخلاقی روز در نقطه مقابل عقل نیست و اگر بود باید آن را دوربیا نندازیم. پیامبر اکرم(ص) می فرمود هرچه از ما نقل کردند که بر ضد صریح قرآن و یا ضد صریح عقل بود «فاضر بوه علی الجدار» بزیندش به دیوار! از ما نیست. ما علیه عقل و خلاف وحی هیچ نمی گوئیم. ما آمده ایم برای تبیین عقل و وحی، حجت های درونی و بیرونی خداوند و هر اظهار نظری در داخل دین یا بیرون دین باید به این دو محک بخورد تا از نظر یک مسلمان بتوان راجع به آن داوری کرد. یک مسلمان اینگونه داوری می کند.

در حوزه های علمی ما می گوئید اعتبار عقل ذاتی است یعنی مال خود اوست و از جای دیگر اعتبار نمی گیرد. اما حتی اعتبار وحی را در درجه اول مستند به اعتبار عقل می کنند لذا اصول عقاید را باید با استدلال عقلی بپذیرید. شما با عقل است که توحید و نبوت و معاد را می پذیرید. عدل و امامت هم تفسیر همان هاست. در واقع ما می پذیریم بعد از این که نقل وارد عرصه می شود و منبع ما می شود در تعارض با عقل نیست. تعارضات عقل و نقل کلیسایی و مسیحی است که هنوز هم در دنیا باقی مانده است. تضاد؟ و دین، تضاد علم و دین، تضاد شرع و عقل؛ ما این چیزها را در اسلام نداریم پس در حوزه نظر، حجیت اعتبار عقل ذاتی است و در حوزه عمل هم متکلمین ما می گوئند که در اصول فقه ما هم بحث می شود، حسن و قبح مفاهیم که در رأس آنها ظلم و عدالت است، حسن عدالت و قبح ظلم و بی عدالتی، یعنی حسن رعایت حقوق بشر و قبح ظلم به بشر و هتک حرمت به حقوق انسان، ذاتی است. پس در حوزه نظر عقلانیت اعتبارش ذاتی است و در حوزه عمل و اداره جامعه حسن عدالت ذاتی است. اینها مبنای تفکر شیعه است، مبنای تفکر ناب اسلامی است، چون تشیع، چیزی غیر از اسلام و یا اضافه

براسلام نیاورده، چون به عقیده ما تشیع تفسیر درست اسلام است. و نمی خواهیم سایر فرق مسلمان را به بی دینی و خروج از اسلام متهم کنیم، همه برادران ما هستند، شرعاً و قانوناً و اخلاقاً همه برادران ما هستند، همه مسلمانند، اما اختلاف تفسیر در بعضی جاهای اسلام داریم و ما چنین عقیده ای داریم. البته یک نکته اضافه کنیم: اینکه در حوزه نظر حجیت عقل را ذاتی می دانیم و در حوزه عمل اجتماعی حکمت عملی، حسن عدالت و قبح ظلم را ذاتی می دانیم، معنایش این است که عقل، خود به خود، حتی بدون نیاز به شریعت هم این ها را می گوید. اما معنایش این نیست که در همه حوزه های مربوط به عقل و همه حوزه های مربوط به عدل تا آخر، عقل کافی است. معنایش این نیست بلکه اگر به صرف عقل هم عمل کنیم، عقل لازم است ولی کافی نیست. بر خلاف اشاعره و جریانهای جدید فلسفی در غرب به خصوص از کانت به بعد و به خصوص جریان پوزیتیویستی که اصلاً برای عقل حجیتی قائل نیست لازم هست ولی کافی نیست و احتیاج به کمک انبیاء و وحی دارد. دست کم به این دلیل که در تمام حوزه های عقلانی که بین بشریت اختلاف است، عقل لازم است ولی اگر کافی می بود این همه اختلاف برای چیست و در هیچ حوزه ای، عقل نظری جایی که پر از اختلاف است نیاز به داوری ندارد و وحی و انبیاء آمده اند تا صدای عقل و فطرت را تقویت کنند و فرکانس آن را بالا بیاورند تا این صدا شنیده شود. بین انواع صداهای نفسانی، تربیت های غلط، محیط، فشار، جبر، طبقاتی و جبرهای مختلف که این صدا ممکن است خفه شود انبیاء می آیند و از بین این همه صدا، صدای عقل و فطرت را تقویت می کنند. اگر آنها نیابند این صداها گم می شود. لذا عقل لازم است ولی کافی نیست. در حوزه حکمت عملی هم همین طور است در این حوزه عمل برای اثبات حسن عدالت کافی است ولی به عقل نمی توان اکتفا کرد چون در حوزه کلیات می ماند. همین الآن تمام دنیا از حقوق بشر و عدالت واقعی حرف می زنند و هیچ کدام در عمل رعایت نمی کنند. روی کاغذ هم از حقوق بشر حرف می زنند. در کنفرانس های روشنفکری حقوق بشرهست و چون از درب سالن بیرون نمی رود راجع به حقوق بشر انتزاعی حرف می زنند نه حقوق بشر واقعی. بشری که در جامعه آنها زندگی می کند حقوق ندارد بلکه همان بشر انتزاعی در آکادمیها فقط حقوق دارد! در دنیا دو مکتب حقوقی بگویید که در باب تعریف حقوق

بشر، تعریف فلسفه حقوق، منشأ حقوق توافق داشته باشند و یک چیز را بگویند. همه آنچه که در حوزه نظر می گویند عقل و عقلانیت البته همه نمی گویند و در دوره جدید فلسفه و عقلانیت در غرب همه می گویند نفی عقلانیت! وگرایش به سمت نسبی گرایی وگرایش به شکاکیت است و اینکه عقلانیت و معرفت ممکن نیست، بنابراین هرکس در حد برداشت و درحد قرائت خود نظری دارد و پلورالیزم خالص بدون چربی و استخوان معنایش همین است.

هرچه گفتمی بگو برو! ملاکی برای داوری نیست. ملاکی برای حقیقت وجود ندارد. در حوزه نظر برای فضیلت، در حوزه اخلاق برای عدالت و در حوزه عمل، ملاکی وجود ندارد. این آخرین نتیجه ای است که در دنیای جدید یعنی غرب مدرن گرفته اند. امروز فلسفه تحلیلی و فلسفه زبانی لینگوئیستیک که حرف اول را در جهان آنگلساکسون می زند در حوزه فلسفه، حقوق، اخلاق در حوزه فلسفه سیاست اصلاً حرفش همین است، یعنی می گوید برای حقیقت، فضیلت و عدالت در سه حوزه معرفت و اخلاق و رفتار اجتماعی و اداره جامعه اصلاً ملاکی نداریم. می گویند ما چه کار کنیم؟ در شعار آراء اکثریت و قرارداد اجتماعی. این راه حل شهر کوران است. وقتی تو نمی دانی حق چیست، می گویند ببینیم بیشترین ها چه می گویند. کسی که چشمش باز است ملاک دارد. البته در حوزه اصل تشخیص حق و باطل می گوئیم ولی در حوزه حقوق اجتماعی در چهارچوب عقل و وحی رجوع به آراء عمومی و اکثریت حتماً لازم است و خود شرع هم آن را نافذ می داند. اما اینکه بخواهید اصلاً کل تفکیک حقیقت و فضیلت و عدالت را از اساس با رای گیری و قرارداد اجتماعی بدست آورید، اصل این حرف بی معناست. اصل این توهین به بشر است. توهین به عدالت و فضیلت و حقیقت است. یعنی قبل از اینکه ما با هم برسر چیزی توافق کنیم هیچ خبری نیست! یعنی قبل از این که ما با هم قرارداد کنیم بشر، هیچ حقوقی ندارد. هرکاری می شود با او کرد. هر بلایی می شود سر او آورد. بعد از توافق و قرارداد و رای ماست که بشر تازه حقوق و کرامت پیدا می کند. اگر کسی گفت حقوق بشر قراردادی و انتخابی است معنایش این است. و این درست در مقابل تفکر عقلانی انبیاء است که برای بشر کرامت قائل است. البته هم مکتب اشاعره و هم پوزیتویست ها یعنی مکتب جدید در غرب هر دو اینها می گویند آقا حقوق و حسن و قبح و خوبی و بدی و عقلانیت

و عدالت در حوزه نظر و عمل همه و همه تابع یک جور قرارداد است. منتهی اشاعره قرارداد الهی را مطرح می کنند پوزیتیویست ها قرارداد اجتماعی و ماتریالیستی را مطرح می کنند. در واقع اشاعره که تحت تأثیر ترجمه مفاهیم غیراسلامی به درون اسلام بوده اند تفکر جبرگرایی، که یک فرهنگ اموی بوده و اموی ها و عباسی ها فرهنگ جبرگرایی را وارد اسلام کردند را تقویت کردند برای اینکه فرهنگ اهل بیت را حذف کنند. در زمان بنی امیه و بنی عباس متون فلسفی و عرفانی و حقوقی از تمام مکاتب و ادیان مختلف ترجمه می شد تحت عنوان اینکه ما با ادیان دیگر باید آشنا شویم و با فرهنگهای دیگر در این مورد آزادی کامل بود ولی فرزندان پیامبر می خواستند قرآن را تفسیر کنند نمی گذاشتند. اهل بیت و شیعیان را لای جرز دیوار می گذاشتند و قتل عام می کردند و به دیگران آزادی می دادند که از فلسفه یونان تا حکمت عرفان هندی تا عرفان و فلسفه شرق و غرب، زرتشتی و دیگران و همه را ترجمه کنند گفتگو انجام بشود مناظره شود احتجاجات شود و اهل بیت هم در بعضی از این احتجاجات شرکت کنند.

شما مناظره امام علی (ع)، امام باقر (ع)، امام صادق (ع) و امام رضا (ع) را ببینید! در آن دوران که فضای باز سیاسی و فرهنگی بوده، در آن دوران نمی گذاشتند اهل بیت و ائمه بیانند نص شریعت و وحی و قرآن را بگویند. بنابراین در حوزه عقلانیت، در حوزه کشف حقیقت، در معرفت کشف فضیلت در اخلاق کشف مصادیق عدالت در حوزه اداره جامعه عقل لازم است عقل حتماً منشأ اثر است بر خلاف جریان مدرنیته امروز در غرب، که اساساً به شما بگویم بر خلاف این که مشهورند عقل گرا هستند یکی از ضد عقل ترین جریانهای فلسفی در تاریخ همین جریانی است که الآن بر آکادمی های غرب حاکم است که عمدتاً جریان آنگلو ساکسون است. جریان فلسفی آنگلو ساکسون، جریان نئوپوزیتیویست، جریان تحلیلی به کلی ضد عقل است دو چیز است که مدرنیته از دوران قرون وسطی ارث گرفته این دو تحفه را از آن موقع گرفته و تا الآن هم ادامه می دهند، دو تفکیک، حوزه نظر و حوزه عمل.

در حوزه نظر، تفکیک عقل از دین و ایمان، در حوزه حکمت عملی، تفکیک سیاست و حقوق بشر از دین است.

این را به شما بگویم. این دو تفکیک، مال قرون وسطی است، بعد در دوران مدرنیته و رنسانس آن را پذیرفته اند. اصلاً اینها جزء دستاورد جدید نیست. کلیسای قرون وسطی در حوزه نظر، چون خزعبلات و خرافات داخل الهیات مسیحی کرده بودند و دیگر از پس عقل مردم بر نمی آمدند می گفتند دم در کلیسا عقل را تحویل دهید! بدون عقل وارد کلیسا شوید. ما راجع به دین، تقوا، معنویت، با شما صحبت می کنیم بعد که می خواهی بروی بیرون عقل را می دهیم و رسید هم می دهیم! این شعار که چشم‌های را ببند و ایمان بیاور و تجسس عقلی نکن. این شعار که در دوران قرون وسطی بود در دوران مدرنیته ادامه یافت. کانت چه می گوید؟ کانت را بعضی ها گفته اند پدر تئوریک مدرنیته است در فلسفه نظری آدم مهمی بود و آدم ملحد هم نبوده البته کلیسا راهم قبول نداشت خودش می گوید من برای نجات مسیحیت راه مسیحیت یعنی دین را از عقل جدا می کنم. اگر بخواهید ایمان مسیحی را با عقل گره بزنید چیزی برای این ایمان نخواهد ماند، بنابراین ما اعلان می کنیم ایمان و معنویت از یک خیابان یک طرفه و عقل از طرف دیگر خواهد رفت و می گوید در حوزه حکمت نظری عقل تعطیل است. شعار اصلی کانت این است. در کتاب نقد عقل نظری او که کتاب مهمی است می گوید عقل ما دچار مقولات جدال یک طرفه است. دیالکتیک های کانت قدرت داوری له و علیه هیچ یک از مفاهیم را ندارد. بنابراین ایمان و معنویت ربطی به عقل ندارد. دین چیست؟ می گویند دین یک تجربه باطنی است، یک تجربه شخصی روانی است، همانطور که خود نبوت اینگونه بوده است لذا دین حوزه اش هم از حوزه عدالت و حقوق بشر و سیاست و حکومت و هم از حوزه معرفت و عقلانیت جداست. ایمان یک تجربه شخصی باطنی است. این ها آخرین دستاوردهای کلام جدید مسیحی در غرب است. تحت تأثیر همین مکاتب است که امروز روشنفکران جهان اسلام و تشیع در ده پانزده سال گذشته ترجمه می کنند، منبع هم نمی دهند، ما هم فکرمی کنیم نظریه پردازان و لی مترجمند. همانطور که با انجیل و کلیسا و کشیش شده می خواهند این کار را با قرآن و نهج البلاغه هم انجام دهند. اصلاً نمی فهمند این مکتب کجا، آن مکتب کجا؟ در منطق آنها دین دین است: دین در جامعه شناسی یا روانشناسی دین، یعنی همه ادیان، یعنی تئوئیزم، یعنی فیتیشیزم، شمینیزم یعنی انواع تابوهای که در ادیان شده یعنی عرفان یعنی دین سرخپوستی

مسیحیت، یهودیت یکی هم اسلام است. اسلام را هم کنار تئوئیزم می گذارند. دین اینست درمنطق ما ولذا می گویند درباره دین، شما راجع به ماهیت دین بحث نکنید. بلکه درباره فونکسیون بحث کنید. فونکسیون یعنی کارکرد، عملکرد. اما راجع به حق و باطل بودن، ارتباط با عقل و عدالت و حکومت، هیچ بحث نکنید. بگویید که دین به عقلانیت و عدالت ربطی ندارد ولی تأثیراتی دارد.

فرد دیندار یعنی فردی که خیال می کند الآن در محضر خداست، الآن فرشته ها اعمالش را ثبت می کنند. این فرد کمتر از دیوار مردم بالا می رود. این هم کارکرد اجتماعی دین است! این آخرین دستاورد آقایان درباره دین است. البته راجع به اسلام هم می گویند. یک آرام بخش و یک مسکن فوری است. آدم وقتی دین دارد یک رویاهایی می بیند و زندگی قابل تحمل ترمی شود اما نه اینکه واقعیت دارد. زبان دین زبان سمبلیک است، زبان اساطیری است، زبان واقعی که نیست. گزاره های خبری که از گذشته و آینده می گویند که مثلاً معجزاتی شد، قیامتی در پیش است، فرشتگان هستند و چه و چه، چندی در مورد عالم غیب می گوید نه اینکه واقعاً وجود دارد نه اینکه فکر کنید واقعاً هستند. بنابراین ملاک ما تجربه حسی است، ما که تجربه حسی نکردیم، می گویند برای اینکه فونکسیون دارد فونکسیون روانی، فردی و اجتماعی لذا جامعه ای که معتقد به اینها باشد جنایت و دزدی اش هم کمتر است. تلویزیون دیشب آماری می داد که تکان دهنده بود ۴۵ میلیون نفر در آمریکا مبتلا به بیماری ایدز هستند، بیشترین آمار خشونت علیه کودکان و زنان مربوط به آمریکا و انگلیس است، حالا اینها متمدن هستند و می خواهند به ما وحشی ها درس حقوق بشر و مدنیت بدهند. یا ۶۰ هزار سلاح گرم از بچه محصل های دبیرستانی جمع کرده اند من هفت هشت سال پیش آمریکا رفته بودم. آن سال گفتند همین امسال ۱۰۰ هزار سلاح گرم از دبیرستانهای آمریکا جمع شده است. دم در بعضی دبیرستانهایی که خشونت زیاد است از دستگاههای کنترل آهن آلات و اشیاء می گذارند. دم در دبیرستان باید سلاح را تحویل دهند حالا اگر معلم در کلاس اخم کند، دعوا کند این رگبار را بر روی معلم ببندد. اینها می خواهند به ما درس حقوق بشر، عقلانیت عدالت و انسانیت بگویند. آنها می گویند دین شما انسانی نیست. اصلاً اغلب مباحث که تحت عنوان روشنفکری ترجمه

می شود تحت تأثیر لیبرالیسم، تحت تأثیر مارکسیسم و همین هاست. البته نمی خواهم بگویم که هرچه در اینهاست مزخرف است. نه حرف حساب هم هست که جداگانه قابل بحث است. معمولاً حرف حساب در دنیا معادل دارد و در اسلام و سنت عین آنها گفته شده یعنی اشتباهات و افراط و تفریط نیست. یعنی حجیت عقل را در حوزه نظر و حجیت و حسن ذاتی عدالت را در حوزه عمل، جزء مسلمات اسلام می دانیم. عقل لازم است ولی آن را کافی نمی دانیم دست کم به این دلیل که هم در حوزه نظر در باب مفهوم و مصادیق عقل، هم در حوزه عمل درباره مفهوم و مصادیق عدالت و حقوق بشر این همه اختلاف در دنیا هست. تازه در حوزه نظر حالا به عمل کار نداریم که ملتهای بیچاره را بمباران شیمیایی می کنند و اسمش را می گذارند مبارزه با صلح، آزادی، حقوق بشر، به عمل کار نداریم، در همان نظر، در هر دو حوزه وحی و شریعت، عقل لازم است و کافی نیست و باید چیزی به کمک آن بیاید.

در اردوگاه مقابل ما و شما تبلیغ می شود که ادیان هیچ تفاوت سرنوشت سازی با هم ندارند و ثانیاً معجزی هم در جغرافیای امروز ندارند مگر اینکه همان معنای ساختگی را به آنها بدهیم که درباره ماهیت و عقلانیت دین بحث نکنیم راجع به فونکسیون بحث کنیم. اینها فرضیاتی است که یک حقیقت دلخواه را القاء کرد و در جهت منافع خودشان هم معمولاً گفته اند و می گویند تمام جنگها در تاریخ به خاطر انتزاعات میان تهی بوده است و تنها جنگهای معقول، جنگ بر سر سر منافع است نه بر سر عقاید. اینکه می گویند خشونت عقیدتی مدار این است که حق و باطل ارزش ندارد. تولی و تبری، حق و باطل اینها چیست؟ یک چیز ارزش دارد و به خاطرش بجنگید و دوست و دشمن را بر اساس آن تعیین کنید و خاکریز بزنید و آن منافعتان است. اینکه بر اساس ایدئولوژی در سیاست داخلی و خارجی تصمیم نگیریم. بر اساس منافعمان تصمیم بگیریم، یعنی همین منطق! یعنی عقاید، حق و باطل، عدل و ظلم، انسانی و ضدانسانی ارزش موضع گیری ندارند، برای اینکه همه اینها مشکوک است، نسبی است، شخصی است، معلوم نیست چیست، تعلیقی است، چرا پایش می ایستید و سینه می زنید. پای منافعتان بایستید. منافع مشت پرکن است. اصالت لذت، اصالت سود، اصالت غریزه، اصالت منافع، اینها ملاک ارزش گذاری در حوزه نظر و موضع گیری در حوزه عمل است، به حق و باطل چه کار دارید، به شما

چه، شما سر پیاز هستید یا انتهای آن و می گویند مصلحان دینی تاریخ و متفکران اخلاقی به جای اشیاء واقعی، کلمات را پرورش می دهند. برای اینکه معتقدند این مفاهیم کلمات است بازی با کلمات است و هرچه شکم آنها را پر نکند واقعیت ندارد، هرچه مشت را پر نکند آن هم عینیت ندارد، بعد می گویند ارزشها را بگذار روی ترازو و وزن کن! چند کیلو ارزش بخوری سیر می شوی، ارزش چند کالری انرژی دارد؟

حقیقت، عدالت، فضیلت اینها چیست؟ می گویند اینها را آدم های مست و ملنگ در شب شعر می خوانند، برای هم شعر بخوانید ولی ما بر اساس اینها نه فرهنگ می سازیم و نه جامعه، ما بر اساس آن با ایدئولوژی مبارزه می کنیم. اردوگاهی که در برابر شما صف کشیده و هلهله حقوق بشر سرداده و کف می زند و سر و صدا می کند و منادیان حقوق بشر در غرب هستند، هیچ مبنای ثابت قطعی برای حقوق بشر ندارند. از نظر فلسفی می گویم، این فلسفه جدید حقوق بشر در غرب است. من به سیاستمدارها کار ندارم که اصلاً با این مفاهیم بازی می کنند و برای منافع در خدمت کمپانی های سرمایه داری هستند. اصلاً در حوزه تئوری و فلسفه حقوق امروز این حقوق بشر که الان مطرح است با حقوق بشر قرن ۱۶ و ۱۷ در خود اروپا فرق می کند. می گویند ما حتی حقوق طبیعی را هم قبول نداریم که بر اساس عقل بتوان در مورد آن قضاوت کرد. آن را هم قبول ندارند. این بحث پوزیتیویستی و قراردادی است که اساس معنایش این است که حقوق بشر هیچ ریشه قطعی ثابتی ندارد و به شما بگویم این گفتمان حقوق بشر، دنیا را به شکل میز قمار می بیند و دنبال ژتون های برنده می گردد بدون اینکه هیچ دغدغه ای نسبت به قواعد حقوقی و اخلاقی ثابت داشته باشد و در این مکتب جان پناه محکم برای حقوق بشرو وجود ندارد. شما وقتی می توانید از حقوق بشر حرف بزنید که یک فوندانسیون محکم در حوزه عمل چیده باشید. چند شب پیش آقای دربارہ حقوق بشر در تلویزیون می گفت دربارہ حقوق بشر خیلی بحث فلسفی، سنگین و انتزاعی نباید کرد و باید عملگرایانه برخورد کرد. یعنی چه؟ حقوق بشری که فلسفه پشتش نیست و مبنای عقلی ندارد اصلاً قابل بحث نیست. برخورد عملگرایانه با حقوق بشر همین کاری است که آمریکا و اسرائیل می کنند. شما باید با مبانی نظری حقوق بشر آشنا شوید که وقتی اجرای حد الهی می کنند نگویی نقض حقوق بشر صورت گرفته است

نگویی که رفتارهمجنس گراها هم جزء حقوق بشر است و نباید نقض اش کرد و نگویی که حکومت وحی بر یک جامعه نقض حقوق بشر است اما حکومت کمپانی سرمایه داری عین حقوق بشر است. اگر استدلال دینی و فلسفی شما به نفع حقوق بشر واضح و محکم نباشد هیچ دفاع صادقانه محکمی از حقوق بشر نمی توانید داشته باشید، بلکه حقوق بشر و عدالت که اکثراً مثل یک رویای پفکی است به شما چشمک می زند و بعد محو می شود که این همان بلایی است که عرض کردم امروز در دنیا بر سر مفاهیم بلندی مثل انسانیت، عقلانیت و حقوق بشر متاسفانه آمده است. شما نظام های کلان حقوقی نه خود نظامها در تاریخ که مدرن شده اند نگاه کنید. در ۲۰۰ - ۱۰۰ سال پیش برای حقوق بشر مبنای عقلی یا دینی محکمی مطرح بوده تا نوبت رسیده به جریانهای ماتریالیست و پوزیتیویست و از حدود اواسط قرن ۱۸ به بعد به خصوص در خود اروپا مبنای قطعی عقلی را برای حقوق بشر کنار گذاشتند و گفتند حقوق بشر این است که ما با هم توافق کنیم و حدود همان است که خودمان توافق کنیم و این یعنی متزلزل کردن و زدن ریشه حقوق بشر به نام دفاع از حقوق بشر، این تفکر حقوق را غیرقابل گفتگو می کند. شما ببینید یکی از اولین نظام های حقوقی کلان مدرن که در تاریخ اثرش هست مربوط به همان دوران تمدن بابل، قوانین سومری، مجمع القوانین اهورایی که تحت تأثیر شریعت حضرت ابراهیم و انبیاء دیگر بوده اند می باشد آنها را شما نگاه کنید. مثلاً ۴۰۰۰ سال پیش مجمع قوانین بابل که آثارش هست و خطوطش خوانده شده، در حدود ۱۸۰ ماده حقوقی ذکر شده: بحث الهی بودن حق حاکمیت، فراخواندن به حقوق بشر و عدالت و حق آنها از حیات، غلات و آب برای همه مردم به طور مساوی، نظام پزشکی، قراردادهای اجتماعی، یکجور بانكداری است که به سبک همان دوران بوده است. حقوق دریایی، آیین دادرسی، روابط خانوادگی، حقوق مربوط به مال و مالکیت و بعضی جرائم و مجازاتها مثلاً در باب زنا و بعضی مسائل دیگر. خیلی شفاف است، ۴۰۰۰ سال پیش راجع به حقوق بشر براساس شریعت حضرت ابراهیم و انبیاء دیگر بحث شده، حقوق و حدود بشری بیان شده است. دومین نظام حقوقی قبل از میلاد که در غرب بحث شده و مدرن شده نظام حقوقی تلموت است براساس تورات حدود ۱۰۰۰ سال بعد از نزول تورات و چند قرن بعد از یک نظام حقوقی رومی یهودی تاسیس شده

که شما آنجا هم همین طور باز بحثی در شرح بر تورات هست. دو نظام حقوق قدیمی دیگر نظام حقوقی در زمان امپراتوری روم ۵۰۰-۴۰۰ و دیگری نظام حقوقی ایران که بیشتر نظام طبقاتی بود و مربوط به زمان ساسانیان و امپراتوری های ایرانی است. از همه اینها صرف نظر کنیم بعد می رسیم به مسیحیت در اروپا که مسیحیت در قرون وسطی اصلاً چیزی به نام قوانین اجتماعی و حکومتی مسیح نداشته است دائماً می گویند دوران قرون وسطی دوران حکومت کلیسا است کلیسا دنبال ثروت و رقص و قدرت و فساد بود و قرآن هم تصریح می کند که مسیحیت در آن دوران فاسد بود و تصریح می کند که کشیش ها و راهبان و متولیان دین در جهان مسیح و یهودی دچار فسادهای نظری و عملی شدند. "اولاً یکتبون الکتاب باید بهم تم یقولون هذا من عندا..." خودشان یک حرفهای من درآوردی می گفتند و می نوشتند که اینها از طرف خداست و خداوند فرمود: "فَوَيْلٌ" وای بر آنها که به نام دین و خدا حرفهایی می زنند و می گویند که اینها را خدا گفته و دین را تحریف کردند بعد قرآن می فرماید: "اکالون للسحت" رباخوار و رشوه خوار بودند. کلیسا دچار فساد مالی بود. بعد می فرماید: "لو لا ینهاهم الربابیون" چرا مردان خدا نهی از منکر و امر به معروف هم نمی کردند، و مبارزه را هم ترک کردند، شروع به مفت خوری و ظلم و فساد مالی کردند، اینها را قرآن صریح درباره کشیش ها و آخوندهای مسیحی و یهودی می گوید. این دین نسخ شده بود که اسلام آمد برای اینکه بشریت را از دست اینها و از دست الحاد و شرک نجات دهد. اولین نظام حقوقی مسیحیت یک سری قوانین داخلی کلیسا بود که مثلاً کشیش ها رتبه های کلیسایی چگونه باشد، اگر کشیش تخلف کرد چه باید کرد، زمین های کلیسا چگونه اداره شود، قوانین داخلی کلیسا خیلی چیزهای جزئی بود. اینها اولین کار حقوقی را داخل کلیسا انجام می دادند. می دانید که در قرن ۱۲ و ۱۳ میلادی ۱۳۰۰ سال پس از میلاد مسیح تازه نشسته بودند یک نظام حقوقی و کتابچه های کوچک حقوقی کوچک که کلیسا را درون خود چگونه اداره کنیم، چون در خارج کلیسا تابع دولت بود تهیه کنند. اینها را دقت می کنید یعنی چه؟ اروپا یعنی اروپای مسیحی اصلاً نظام حقوق مدنی نداشت. اولین بار که نظام حقوقی تقریباً شروع به نوشتن می کنند و مدرن می شوند در قرن ۱۴ میلادی است که بعد از جنگهای صلیبی و بعد از ۵۰۰ سال ترجمه متون

اسلامی در فلسفه و الهیات، جراحی، پزشکی، کلام، فیزیک، ستاره شناسی، معماری، شیمی است. متون حقوق هم ترجمه می شد تازه وقتی که اولین متون حقوق اسلامی و فقهی ترجمه شد از قرن ۱۴ میلادی کم کم شروع به نوشتن کتابچه هایی حقوقی می کنند.

مسیحیت از اول با تورات درگیر شد. حضرت عیسی (ع) وقتی تشریف آوردند فرمودند: شریعت من همان شریعت یهود و حضرت موسی است. یعنی ایشان احکام عملی شریعت جدید نیاوردند، منتهی یک تغییرات جزئی دادند ولی چون یهودیها با مسیحی ها درگیر شدند و قتل عام و کشتار مسیحی ها انجام شد و از لج یهودیها شریعت موسی یعنی شریعت یهود که حضرت عیسی (ع) هم همان را امضا کرده بود، اصلاحاتی در اثر فاصله آنها پیش آمد و یک چیزهایی نسخ شد و یک چیزهایی تحریف شد حضرت عیسی (ع) تحریفات را دوباره اصلاح کرد. مسیحی ها از لج آنها این شریعت را کنار گذاشتند یعنی از اول مسیحیت بدون شریعت بوده یعنی نطفه سکولاریزم از اول داخل مسیحیت بود. تفکیک ایمان از حکومت، سیاست، اجتماع، اقتصاد، عدالت، حقوق بشر و تازه در قرن ۱۴ میلادی با الهام از متون حقوقی که از جهان اسلام ترجمه شده بود، حقوق بشر کم کم بعداً مطرح شد و در قرن ۱۵ و ۱۶ با همان گرایشات مسیحی که آمد کلاً حذف شد و از صفحه کنار رفت و جریانهایی که متون حقوقی را سکولاریزه کردند، وارد صحنه شدند و تحت عنوان حقوق طبیعی مواجه شد که آثارش ماند و در همین قرن ۱۸ در انقلاب فرانسه، حتی با حقوق بشر طبیعی مطرح شد این کنوانسیون حقوق بشر که الآن هست و جهانی است و همه باید به حرف آن کنند با مبانی قرون ۱۶ و ۱۷ است نه با مبانی قرن ۲۰ چون مبنای خود غرب در باب حقوق بشر، قراردادی و پوزیتیویستی است یعنی حقوق بشر نسبی است. معنی اش این است که هر جامعه ای هر حقوقی که برای بشر خواستار شود، حق دارد قائل شود؛ با این وجود اینها تحت عنوان بحث جهانی شدن مبانی خودشان را نقض می کنند چون که طبق مبانی فلسفه جدید حقوق در غرب اصلاً نمی تواند جهانی باشد. طبق فلسفه حقوق طبیعی قرن ۱۶ و ۱۷ می توانست ولی الآن نمی تواند. حق و تکلیف در غرب، چه در تفکر قرون وسطایی و چه در تفکر جدید غرب، از هم تفکیک شد. دانش و ارزش تفکیک شد. حقایق و اعتبار، معاش و معاد، دین و دنیا، اخلاق و اقتصاد و دین و حکومت

جدا شد، ولی در منطق اسلام اینها همه نگاه از زوایای مختلف به یک حقیقت است. مثل یک منشور، نمی توانید اینها را از هم جدا کنید معاش و معاد و دین و آخرت در تفکر اسلامی از هم جدا نمی شود. دنیا مزرعه آخرت است. مادی ترین کار شما در عین حال می تواند معنوی ترین کار شما باشد. در تفکر اسلام حق ... در نقطه مقابل حق الناس نیست. این فرهنگی که متأسفانه به داخل کشور ترجمه شده که یک عده جمهوری پند و یک عده اسلامی، یک تفکر ضد اسلامی است. در تفکر اسلام و شیعه، مردم یک طرف و خدا یک طرف نیست، حق ... یک طرف و حق الناس یک طرف نیست، که اگر کفه حق ... سنگین شد حق الناس سبک شود و اگر حق ... سبک شود حق الناس سنگین شود. خدا و انسان در تفکر اسلام هووی هم نیستند، هیچ کس نمی تواند بگوید من حق ... را رعایت می کنم ولی به حق الناس کاری ندارم، آن وقت از حوزه حریم الهی هم اردنگی می زنند و بیرون می اندازند، چون گفتند کسی به خدا مقرب تر است که به خلق خدا بیشتر خدمت کند. به نیت قربه الی الهی و خدایی، حقوق آنها را بیشتر رعایت کنید. کسانی که به نام خدا به حقوق بشر بی اعتنایی بکنند آنها مشرکند و از خدا و ساحت خدا دورند، برای اینکه خداوند صریح فرموده به اینکه حق الناس فرزند حق ... است و در ادامه اوست. شما نباید اجازه بدهید که جریان حقوق بشر را جدا از حق ... و اسلام تعریف کنند و در نقطه مقابل هم قرار دهند و نباید اجازه بدهیم کسانی بگویند مدافع اسلامیت و حق ... هستیم ولی به حق الناس کار نداریم و به عدالت کار نداریم، برای اینکه پیام اصلی انبیاء اجرای عدالت و قسط و حق الناس در راستای حق ... است اینها اصلاً از هم جدا نمی شوند، در تفکر اسلامی حقوق مادی از حقوق معنوی جدا نمی شود. این حقوق بشری که به ما آموزش می دهند حق مسکن و ... جزء ابتدائیات و الفبای حقوق بشر در اسلام است، ولی اگر به اینها یعنی به حق شکم قناعت کردی اینها حقوق بشر نیست، اینها حقوق گاو است، اینها حقوق گاو را برای بشر ثابت می کنند. شأن بشر را دارید پایین می آورید! حقوق بشر با حقوق گاو و زرافه را نباید در یک ردیف قرارداد. این منطق اسلام است. مردم گرایی، جمهوری و حقوق بشر جدا از اسلام، جدا از وحی، جدا از شریعت مگر معنی دارد؟ هرکس اینها را جدا کند چه طرف دین را بگیرد چه طرف مردم، چه طرف مردم و چه طرف خدا هر دو ملحد هستند، برای اینکه اسلامی که پیغمبر (ص) آورد و اهل

بیت آورند اصلاً اینها را جدا نمی کند و جدا نمی بیند. مردم امانت خدا هستند. پیامبر(ص) فرمود: مردم، امانت خدا را به شما می سپارم. حضرت امیر اول خلافت فرمودند پیامبر(ص) فرمود کسانی که بعد از من بر امت اسلام حکومت می کنند بدانند که مردم و حقوق مادی و معنوی آنها، امانت خدا و من است در نزد آنها. هرکس به حقوق مردم تجاوز کند اجازه نخواهیم داد در صراط و قیامت عبور کنند. حاکمان و مسولان و کسانی که قدرت و ثروت در جامعه به تصمیم آنها این طرف و آن طرف می شود چه در بخش خصوصی و چه در بخش دولتی، حضرت علی از جانب پیامبر(ص) فرمود که پیامبر(ص) فرمودند در قیامت آنها را نگه می دارند و کتاب، نفس و عمل و عملکرد حکومتی به آنها عرضه می شود، هر جا به مردم سستی کردند آنجا به قعر جهنم و به قعر آتش خواهند رفت و اگر به مردم خدمت کردند به مقامات و مدارج عالی بهشت خواهند رفت. سرپل صراط یکی از مسائل که یقه را می گیرند حق الناس و حق مردم است. سوالهای شب اول قبر جزء اش بحث حقوق مردم است، حقوق مردم در تفکر اسلامی مقدس است، البته در ذیل حق ... در ذیل شریعت نه مستقل از دین و شریعت، نه حقوق بشر غربی و لیبرالی حقوق بشری که انبیاء تعریف کرده اند هم شامل حقوق مادی است و هم حقوق معنوی. من بحثم را با دو سه روایت از پیامبر اکرم (ص) ختم بکنم. چون نزدیک رحلت ایشان هستیم و هم یکی دو هفته بعد، میلاد ایشان و هفته وحدت است. با دو سه روایت شیرین در این باب که نشان دهد منطق پیامبر اکرم، منطق دین و همه انبیاء و اهل بیت در این مسأله حقوق بشر و عدالت و تعریف انسانیت چیست؟ اولاً پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «کیف یقدس ا... قوما لا یؤخذ بضعیفهم من شدیدهم یا قویهم» جامعه دینی مقدس، جامعه ای است که بتوان حقوق ضعیف را از قوی بدون لکنت زبان و بدون زحمت در آن جامعه پس گرفت. یعنی ملاک مقدس بودن، قدسی بودن و دینی بودن یک جامعه را پیامبر اکرم (ص) فرمود: ملاک این است که حقوق مردم و حق الناس در آن جامعه به درستی احیا و احقاق می شود یا نه؟ جامعه ای و حکومتی می تواند ادعا کند که ما دینی هستیم که در این مسیر حرکت کند، حالا به اندازه ای که قدرت دارد. دریک روایت فرمود: پست ترین مردم در نزد خدا در دنیا و آخرت و اولین کسانی که وارد جهنم خواهند شد کسانی اند که قدرت در اختیار داشتند ولی اجرای عدالت نکردند، اینها

اولین کسانی هستند که به جهنم خواهند رفت این خیلی مهم است. اولین جهنمی ها، دولتی ها و حکومتی هایی هستند که شریعت خدا، حکم ا... و حق الناس را می شناسند و عمل نمی کنند. دنبال منافع خود است دنبال منافع باند خود است دنبال قوم و خویش خود است. اینها منطق پیامبر اسلام است در یک روایت فرمود: «اذکر ا... اعوانی من بعدی علی امتی»

این آخرین سخنان پیامبر(ص) است فرمود که برحاکمان اسلامی و حاکم پس از خود خدا را به یادش می آورم و توصیه می کنم «ان یرحم علی جماعه المسلمین» که با مردم بر اساس رحمت و محبت رفتار کنید. رابطه حاکمان با مردمان در جامعه اسلامی، فقط رابطه خشک قانونی دولت و شهروند نیست، یک رابطه انسانی است، رابطه برادری و خواهری است. پیامبر(ص) فرمود: حاکمان در حکومت اسلامی شب از رنج و غم مردم نباید راحت خوابشان ببرد، همان طور که از غم فرزندان خوابت نمی برد. پیامبر فرمود: حکومت اسلامی که ما می آوریم باید بر اساس آن حاکمان، دولتمردان، قاضی های دستگاه قضایی، مجلسی ها، وزیر، وکیل، مدیر کل باید کسانی باشند که از غم و رنج کسانی که با آنها کار می کنند و مردم، شب راحت خوابشان نبرد. اینها ملاک است. اگر کسی می خواهد ببیند کدام حاکمان و مسولان، اسلامی هستند، چه کسانی محمدی هستند و یا نیستند، اینها ملاکش است. فرمود: توصیه می کنم به مدیران که به بزرگان مردم احترام بگذارند و تجلیلشان کنند و به ضعیفان بر اساس رحمت و مهربانی آنها را اداره کنند و به علما و متفکران قویتر احترام کنند و به مردم ضرر نرسانند و صدمه نزنند «لم یضربهم فیذلهم» و مردم را ذلیل نکنند. پیامبر(ص) فرمود: جوری جامعه اسلامی باید مدیریت شود که مردم ذلیل نشوند و تحقیر نشوند، بیرون روند و «لم یفقرهم و یکفرهم» و نگذارند مردم فقیر شوند تا کافر شوند. در آخرین سخنرانی پیامبر، ایشان مریض بودند، تکیه داده بودند، یکی دو نفر زیر بغل ایشان را گرفته بودند و تب داشتند و این سخنرانی را کردند و بعد به خانه رفتند و دیگر از بستر بلند نشدند تا اینکه رحلت کردند که این سخنرانی بارها با گریه مردم قطع شد. پیامبر فرمود تا آنجایی که می توانند اگر نمی توانند بحث دیگری است تا آنجایی که می توانند نگذارند مردم فقیر شوند تا کافر شوند و «لم یغلق بابهم دونهم» و درحکومت را به روی مردم نبندید «فیاکل قویهم ضعیفهم» تا قوی

ها ضعیف‌ها را و سرمایه‌دارها فقرا را، پشت درهای بسته دولت و مجلس و دستگاه قضایی و حکومتی نخورند و نبلعند. فرمود درهای حکومت را بر روی مردم نبندید تا پشت درهای بسته نفهمید چه خبر است. قوی ضعیف را بلعد، سرمایه‌دار فقیر را بلعد و شما دلتان خوش باشد که دارید حکومت دینی می‌کنید. ملاک حکومت دینی اینهاست، مگر اینکه بگویند نمی‌توانیم پول نداریم امکاناتش را نداریم آن وقت معذوراست، آن وقت که کسی نمی‌تواند وضو بگیرد تیمم می‌کند اگر می‌توانید تا جایی که می‌توانید باید عمل کنید و تا جایی که نمی‌توانید معذورید هم پیش خدا و هم پیش خلق خدا معذورید.

ببیند احساس نسبت به حقوق بشر، در روایتی از پیامبر (ص) نقل شده، البته ممکن است مسولان بگویند ما این همه پول نداریم تا این کارها را بکنیم، باید بودجه کشور ۱۰۰ برابر شود تا بتوانیم این کار را بکنیم. حالا ببینید منطق اسلام و حکومت اسلامی راجع به حقوق بشر چیست. حالا آقایان غرب زده و لیبرال می‌خواهند روش حقوق بشر و انسانی شدن دین را به ما بگویند. قرائت غیر انسانی از دین اصلاً ممکن نیست مگر با تحریف دین. دین خودش انسانی است، نه انسانی به معنای بشری که غرب طرح می‌کند که حیوان است نه بشر. حقوق بشری هم که می‌گویند معنای حقوق حیوانات است نه بشر. بشر را انبیاء درست تعریف کرده‌اند و او را موجودی ابدی می‌دانند و برای او حقوق مادی و معنوی در نظر می‌گیرند و برای حقوق مادی او هم حساس‌اند. یک لقمه نان از دهان کسی بچاپی نمازت قبول نیست. در رساله‌ها هم می‌بینید همان اول می‌آید که شرط درست بودن وضو چیست، اینکه آب غصبی نباشد، نماز و مکان غصبی نباشد، لباس غصبی نباشد، شما به اینها به نگاه رساله که به عنوان احکام فقهی به آن مراجعه می‌کنید نگاه نکنید از بعد حقوق بشری به آن نگاه کنید. نماز رابطه خاص انسان با خداست. اصل دین نماز است. همین وضو و نماز را خداوند، درست بودنش را به حقوق مردم گره می‌زند. وضو مگر چقدر آب می‌خواهد، دو مشت آب که بیشتر نمی‌خواهد، می‌گوید اگر به اندازه دو مشت آب به حقوق دیگران تجاوز کنی وضویت باطل است، اگر به اندازه نیم متر پارچه عورت را بپوشانی و با آن نماز بخوانی ولو این پارچه کرباسی ولو ارزان‌ترین پارچه به حقوق دیگران تجاوز کنی و شأن و حقوق آنها را پایمال کنی نمازت باطل است. شما برای

نماز خواندن یکی دو متر بیشترجا نمی خواهید که می گوید به اندازه همان چند دقیقه که نماز می خوانی اگر به اندازه کف پا که می ایستی و به اندازه هفت موضع که سرت را پایین می گذاری، که همه آنها اگر روی هم بگذاری نیم متر نمی شود، به همان اندازه تو به حقوق دیگران تجاوز کنی یعنی زمین غضبی باشد، نمازت باطل است. خوب این که اصل و مخ عبادت دین است و دیگر باطنی ترین و معنوی ترین و شخصی ترین عمل است، آن را به حقوق بشرگره می زند. پیغمبر(ص) فرمود: حکومت اسلامی نباید بگذارد، هیچ انسانی در جامعه اسلامی بدهکار از بین برود، الا اینکه بدهی او را از بیت المال بپردازند. این خیلی چیز عجیبی است، چرا این دستور را می دهد؟ برای اینکه حتی یک مسلمان تحقیر نشود و وقتی مرد خانواده اش و بچه هایش تحقیر نشوند. عرض کردم، فردا نگوئید با این حساب که مسئولان نظام غیر اسلامی و بی دین هستند. بحث امکانات هم هست. یعنی ممکن است دولت بگوید من آنقدر بودجه ندارم که بتوانم بدهی همه را بدهم. من الآن حقوق کارمندان خود را مثلاً نمی توانم بدهم حالا اگر نمی تواند بحث دیگری است. اینها مطالبات اسلامی است. در این روایت می فرماید: یک ساعت اجرای عدالت نزد خدا برتر است از هفتاد سال روزه روز و نماز شب. اینها روایت پیغمبر اکرم (ص) است اجرای عدالت یعنی حقوق مردم درست تأمین شود چه حقوق مادی و چه حقوق معنوی. در روایت می فرماید: نزدیک ترین کس در قیامت به من و خدا مسوولینی هستند که اجرای عدالت بکنند و حقوق مردم را رعایت کنند و دورترین و منفورترینشان مسوولینی هستند که بی عدالتی و سوء استفاده از قدرت و ثروت عمومی کنند. در یک روایت می فرماید: هرکس پیروزی می خواهد در خدمت عدالت قرار گیرد حتی پیروزی اگر می خواهد «من عدل نصر علی عدوه» اگر مرد عدالت باشید و واقعاً تا جایی که می توانید پیروز می شوید خود به خود دیگر شکستی نخواهید داشت. در یک روایت پیامبر فرمود: چه کسی می خواهد در بهشت، کنار من باشد، یعنی عالی ترین درجات که مصاحبت با انبیاء است در قرب خداست، هرکس از مظلوم دفاع می کند در کنار من خواهد بود. حالا چه بوسنی، فلسطین، افغانستان چه ایران هر جا که هست از مظلوم دفاع کنید و در برابر ظالم بایستید، در بهشت در کنار من هستید. اینها روایات و منطق اینهاست که احترام واقعی به مردم

و جمهوریت اینها است نه جمهوریت لیبرالی. پیامبر(ص) فرمود: مردم شما را به خدا و به حقی که بر گردن شما دارم قسم می دهم هرکس نزد من حقی دارد که من فراموش کرده ام یا آن را ناقص ادا کرده ام هرچه حق چه مالی چه معنوی، هرکس از ناحیه من به حق و حدود او تجاوز صورت گرفته است من را در همین جا و نه در قیامت قصاص کند حالا پیامبری که آمده و اینها را احیا کرده، کسی که وقتی وضو می گرفت مردم کنارش می ایستادند و به قطرات وضوی او تبرک می جستند می گوید کسی که حقی دارد شما را به خدا سوگند یا من را قصاص کنید یا از من بگذرید و ببخشید! ببینید این منطق ماست، این منطق حکومت دینی و حکومت اسلامی است، کسانی می خواهند به ما حقوق بشر و کرامت انسانی یاد بدهند و فرهنگ حیوانی لیبرال سرمایه داری را تحت عنوان کلام جدید و مباحث روشنفکری به ما غالب کنند حواستان باشد! به آنها بگویید نه اسلام، مسیحیت قرون ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ میلادی قرون وسطی است و نه علمای اسلام، کشیش های آن منطقه اند و نه قرآن ما انجیل دست خورده است و نه این فرهنگ آن فرهنگ است. ما اینجا تفکیکی نداریم بین حق ا... و حق الناس و این آن منطقی است که بشود به بچه ها در دوران مدرسه راهنمایی، ابتدایی، دبیرستان به آنها منتقل کرد که اگر در این دوران منتقل بشود بعداً شبهات و حرفها خیلی مؤثر نخواهد بود.

السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.